

شهید محمد رضا حسابی زاده



غلامرضا	نام پدر
۱۳۴۶	تاریخ تولد
بوشهر – تنگستان	محل تولد
۳۰/۱۲/۶۶	تاریخ شهادت
سر پل ذهاب	محل شهادت
	مسئولیت
سرباز	نوع عضویت
	شغل
	تحصیلات
بهشت اکبر اهرم	مدفن

زندگینامه

شهید محمد رضا حسابی زاده در سال ۱۳۴۶ در روستای سادنی، روستایی در ضلع غربی شهر اهرم مرکز تنگستان دیده به جهان گشود. خانواده او خانواده ای مذهبی و متدین بود دوران کودکی خود را در روستا سپری می کرد و در آموزشگاه ابتدایی تا پایه سوم ابتدایی به تحصیل اشتغال داشت. به علت فقر مالی حاکم بر خانواده مجبور شد در کنار دیگر اعضا خانواده برای امرار معاش به کار و فعالیت مشغول شود در سال ۱۳۶۵ به منظور انجام خدمت مقدس سربازی به پادگان هوایی در کرمان اعزام گردید مدت سه ماه دوره آموزشی خود را در این شهر گذرانید و پس از آن برای دفاع از حریم مقدس اسلام و میهن عازم سرپل ذهاب شد. مدتی در آنجا با کافران بعضی به مبارزه پرداخت تا اینکه در یکی از عملیات های شناسایی این رزمنده شجاع و دلیر مرد تنگستانی بر اثر ترکش خمپاره دشمن مجروح و سپس به فیض شهادت نائل می گردد. مدت ۱۴ سال پدر و مادر در هجر و فراقش سوختند و ساختند او در این مدت جاویدالاثربود. سپس گروه تجسس، شناسایی و به زادگاهش تنگستان تشییع شد و بر روی دست انبوه دوستان و عاشقان شهدا تا بهشت اکبر اهرم مشایعت و به خاک سپرده شد.

آری اخلاق نیکو و سختکوشی او تنها یادگاری است که بر تارک روستای سادنی می درخشید و به سان نگینی است که باید تمام مدرسه رفته ها و درس خوانده ها به تکاپو بیفتند تا اندکی از عشق او به خدا را دریابند.

وصیت نامه

سفارش نامه

بسم رب شهدا و الصدیقین

من محمد رضا حسابی زاده فرزند غلامرضا از روستای سادنی (گلکی) تابع شهرستان تنگستان ، شغلم کارگری و نان آوری است . از امام انقلاب اسلامی بیشتر از این نمی دانم که باید از فرمان امام خمینی اطاعت کنم و با خون خود و شهادتم از انقلاب اسلامی دفاع نمایم .

پدرم و مادرم شما برای من زحمت زیادی کشیده اید حتما چشم انتظار بازگشت من هستید . خودم هم خیلی دوست دارم دوباره روی ماه شما را ببینم ولی اینجا جبهه جنگ است و زندگی لحظه ای و هر آن ممکن است از پا در آید. اگر من لیاقت داشتم که در راه خدا و در دفاع از اسلام کشته شوم . شما دلتنگی نکنید و بدانید که پیش خدا و رسول خدا شرمنده نخواهید بود و اگر بتوانید شادی برایم کنید من راضی ترم چون شهید گریه ندارد.

به برادران و خواهران هم خونی سفارش می کنم که اسلام را حفظ کنید . مسجدها را ترک نکنید . حجاب را رعایت کنید و از امام خمینی دفاع کنید و اگر می توانید به جبهه ها بروید و با دشمنان بجنگید که جنگ در راه خدا ثوابش کم نیست .

مردم را از خون شهیدان و اثر این خون ها آشنا کنید و نگویید که فلان کس یا فلان جوانمرد کشته شد . این ها همه در راه خدا کشته شده اند و شهید به حساب می آیند . سلام مرا به همه آشنایان برسانید و برای پیروزی اسلام و قرآن دعا کنید. خدا حافظ شما

فرزند کوچک

باشد.

شما محمد رضا حسابی زاده

خاطرات

خاطراتی به نقل از پدر شهید محمد رضا حسابی زاده

اولین خاطره ای که از او دارم هرگز فراموش نمی کنم در دوران سربازی هر وقت می آمد باید به هر طریقی کار و فعالیت می کرد. که هزینه سفر خود را تامین کند و بهترین راه را رطب فروشی و خرما فروشی می دانست او می دانست که وضع مالی و معیشتی ما خوب نیست از ما نمی خواست که به او کمک مالی کنیم روحیه ایثارگری و نعدوستی در چهره او هویدا بود.

از دیگر خاطراتی که از این شهید عزیزم دارم قبل از اینکه بخواهد به خدمت سربازی اعزام شود بارها طلب شناسنامه اش می کرد و می گفت می خواهم به جبهه روم بالاخره یک روز رفت حوزه نظام وظیفه چون زمان جنگ بود با رفتنش موافقت کردند. برای من تعجب آور بود چون او از نظر جسمی خیلی ضعیف بود البته در بسیج هم نام نویسی کرده بود او را به علت مشکلات مالی نتوانستم به مدرسه بفرستم. همین امر او را خیلی عذاب می داد. اگر چه سواد نداشت ولی خیلی از مسائل دینی را خوب می دانست و حتی به ما می آموخت. یاد می آید ماه رمضان آمده باشد و او روزه اش را نگرفته و یا فراموش کرده باشد با عاطفه بود کینه به دل راه نمی داد.

به تدریج خبر شهادتش به ما رسید نه یکبار انتظار او کمرم را کمان کرد مدتی نامه اش نیامد خیال می کردیم زنده است بعد کم کم از این و آن خبر دار شدیم که شهید شده البته بنیاد شهید شهادت او را تایید نمی کرد همین امر ما را در انتظار بیشتری فرو برده بود هرگاه صدایی در می آمد یا نامه ای می آمد به خیال آنکه محمد رضا باشد. ولی چه حاصل چه قدر انتظار سخت است از مرگ هم سخت تر تا اینکه بعد از سالها مفقود بودن جسم مطهرش را در کربلای خوزستان یافتند و به سوی وطن تشییع کردند.

نخل سربلندی که در حیاط می بینید را خودش کاشته که با هر نظری به این درخت به یادش می افتم و بغض گلوی مرا می فشارد و با خود زمزمه ای می کنم و شروه سر می دهم و زیر سایه اش گریه می کنم و با اشکان چشم خویش یادگار به جا مانده شهید عزیزم را آبیاری می کنم.

اخیرا به واسطه مریضی ام دو سه هفته ای موفق نشدم به دیدار تربت و قبر پاک و مطهرش بروم خودش در عالم رویا به سراغم آمد و گفت پدر می دانم که مریضی پس خودم آمدم به دیدارت از این دیدار دریافتم که شهدا چه خوب و زیبا از حال ما اطلاع دارند دیگر بسی است بیشتر نمی توانم. به خدایتان می سپارم.

خداوندا روح شهدای ما را با شهدای صدر اسلام و شهدای دشت کربلا محشور گردان

الهی آمین

خاطراتی از مادر شهید

او انسانی آرام، با عاطفه و با محبت به دوستان و همسایگان و پدر و مادر بود هر چه از محبت های این عزیز سفر کرده ام بگویم کم گفته ام او در کارهای منزل به من خیلی کمک می کرد ما دامدار بودیم گاهی نمی شد که از کاری که به او واگذار می کردیم سهل انگاری و تعلل بورزد. بسیار پای بند به مسائل دینی و مذهبی بود در تمام

مراسمات عزاداری در روستاهای هم جوار و حتی شهر اهرم هم شرکت می کرد اهل نماز بود بارها بود که گله را به دست دیگر دوستان خود می سپرد و خود برای تجدید وضو به منزل بازگشت و لحظه ای نمازش به تاخیر نمی افتاد در گرمای سوزان منطقه جنوب هم روزه بود و هم گله داری می کرد که این امر صبر و استقامت و اعتقاد راسخ او را به مسائل دینی به ما می فهماند با غیبت کردن و دروغ و تهمت زدن کاملاً مخالف بود. بسیار نگران می شد اگر از ناحیه برادران و دوستان نگران می شد گاهی کینه به دل راه نمی داد و در اولین فرصت خود را به منزل آنها می رساند تا کدورت پیش نیاید پیوسته می گفت اگر ما گذشت داشته باشیم خدا هم نسبت به ما بخشش و کرمش زیاد می شود. او دلی نرم و پرعاطفه و قلبی صبور و عقلی سلیم داشت همه وقت می پرسید پدر و مادر شما هر کاری دارید اول به من بگویید اگر من نتوانستم انجام دهم به دیگر برادرانم بگویید او از کار و تلاش نمی ترسید و گاهی خسته نمی شد. خدایش بیامرزد و او را غریق رحمت واسعه خویش قرار دهد %

روحش شاد و یادش گرامی

خاطراتی از دوست شهید

فرد بسیار مهربان و دوست داشتنی بود همه بچه های گروهان به او احترام می گذاشتند. کوچک نفس و با اخلاص بود در سلام کردن به دوستان و در رفع اختلافات آنان پیش قدم بود. هیچوقت نشد کسی از او ناراحت شود اسرار نگهدار بود و تودار به همین خاطربچه ها درد دلهايشان را به او می گفتند او سعی می کرد دوستان را با توصیه به صبر و استقامت دلداری دهد علاقه عجیبی به نماز سر وقت داشت هنوز اذان نشده وضو گرفته آماده بود برای نماز. همه ما را هم توصیه به نماز و کارهای نیک می کرد. در یادگان آموزشی ۵۰ کرمان بودیم. با همه بچه ها دوست بود اگر خدایی ناکرده یکی از بچه ها مریض می شد. او سعی می کرد از آن مریض پرستاری کند غذا برایش بگیرد می بردش دکتر شب بیدار بماند تا دوستش بهبودی حاصل کند. خلاصه نمونه یک انسان عاقل و کامل بود. بعد از آموزشی از هم جدا شدیم بعد از اینکه از سربازی مرخص شدم فهمیدم محمد رضا شهید شده خیلی ناراحت شدم رفتم زیارت قبرش. الان میروم و فاتحه برایش می خوانم خدا او را بیامرزد و با شهدای کربلا محشور کند.

ناصر بازیاری دوست شهید

سجایای اخلاقی شهید محمد رضا حسابی زاده

شهید محمد رضا حسابی زاده متولد روستای سادنی از توابع بخش مرکزی اهرم تنگستان به دنیا آمد. روستایی بدور از هر گونه هیاهوی شهری و تعارفات و رسوم زندگی شهر نشینی او در خانواده ای پاک و مذهبی و متدین به دنیا آمد خانه ای که بوی گل معطرش در فصل زمستان به طهارت و پاکی خاک گواهی می دهد او در محیط روستا با روحیه ای سلحشورانه رشد و نمو می کند در هفت سالگی پا به محیط مدرسه می گذارد دو سه سالی بیش در آن محیط نمی ماند و از همان اوان کودکی اش با روحیه ای تلاشگر و تعاون در یاری رساندن به خانواده مستضعف خویش اقدام می کند چه در زراعت و باغداری و چه چوپانی و گله داری. همانا که هر یک از

انبیا و ائمه اطهار (ع) از امور پاک و بی ریا می دانند او از نخل استقامت و پایداری سخاوت و بخشش فرا می گیرد و از چوپانی صبر و حوصله و مسئولیت پذیری و مقاومت، ترسی از سرمای زمستان و گرمای طاقت فرسای تابستان ندارد باریدن باران را رحمتی عظیم از جانب خدای خویش می داند چرا که سبز شدن زمین و سیراب شدن نخلها کار را بر او ساده می کند از دسترنج خویش چه رطب فروشی و خرما فروشی و کار در مزارع در اختیار پدر و مادر زحمتکش خویش قرار می داد. از مهمترین سجایای اخلاقی این شهید گرانقدر عشق به پروردگار و عبادت و راز و نیاز بود. نمازش همیشه به وقت و در کمال سختی روزه اش را به جا می آورد او عرفان را در صحرا آموخت و بندگی پروردگار خویش را در امور سخت و دشوار به جا می آورد. گاهی نشد که از دست زندگی بنالد زیرا کسانی که شیفته دنیا و مادیاتش هستند و بهره ای از معنویت را ره توشه خویش قرار نداده اند دل بسته این عروس خوش خط و خال گشته اند چه خیال باطل محمدرضا قبل از اعزام به خدمت مقدس سربازی در بسیج ثبت نام و فرم اعزام به جبهه را دریافت می کند و خانواده از او در خواست می کنند که اندکی تأمل کند چون سربازی نزدیک است و رضایت والدین را به هر طریق ممکن به دست می آورد و اما با توجه به علاقه ای که به ازدواج داشت آن را موکول به بعد از خدمت مقدس سربازی می کند و با عروس شهادت آشتی و مجله گاه خویش را بهشت برین برمیگزینند و تمامی ملائکه الله را در این پیوند ناگسستنی به رقص وامیدارند. از نو عروس دنیای مادی رهایی می یابد چه زیبا سرنوشتی که تاریخ از این مهم تقدیر و تجلیل می نماید خوشا به سعادت این عزیز شهید باشد که خداوند تبارک تعالی ما را از پویندگان و جویندگان راه شهدای گرانقدر قرار دهد.

رقص خون

با شرف ممهور شد در کربلا پیمان ما
تایید شهادت در دل قرآن ما

روزگاری عشق بازی داشت در میدان ما
رقص خون می کرد سر در ساحت جولان ما

اهتزاز یال اسبان بود و شوق تاختن
ارتفاعات شهادت اعتلای جان ما

نیزه داران در هراس و تیغ داران بیمناک
مرگبار تیغ خون افشان ما

در سحرگاهان که مقصد خنجرستان بود و شب
خورشید بود از جمله همراهان ما

بی تمنای بهشت از خویشتن پر می زدیم
زد غیرت پروانه در شیران ما

باز می آید از آن سو از جوار نخل ها
رستاخیز ما از نای آتش خوان ما

بانگ

بال می

از نهیب

در شفق،



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران